

فرد روی هانیست

هم بریم

تو به همین دلیل هم اینجا بساط یک پرونده بزرگ را پهن کرده ایم تا بعضی ماجراهای جدید از زاویه «بالاخره چه کسی افراطی تر است؟» نگاه کنیم و هم به خیلی از موضوعات همیشه در متن جامعه سوزنی بزنیم!



دیکتاتوران کوچک

تورها چه شکلی اند؟ الان برای تان توصیف می کنم. به دیگران ایدی بیان و گفتن نقدهای شان را نمی دهند. اگر کسی مخالفان صحبت کند به سخت ترین شکل ممکن و از چند جهت او را ک و خون می کشانند و به حرف هایش گوش نمی کنند. به آدم ها بر تفاوت مدل تفکرشان برچسب می زنند و از حقوق اجتماعی م شان می کنند و...

ن حالا که دارم اینها را برای شما می نویسم، نمی دانم چرا یاد خانمی افتادم که در صفحه مجازی اش متنی نوشته بود با این محتوا که هرکس کوچک ترین مخالفتی با شما کرد، بزنیدش تا نسل این بی همه چیزها تمام شود! یا آن بلانسیست دانشجویانی که همکلاسی های نان و نمک خورده شان را بابت تفاوت دیدگاه ها از گروه کلاسی حذف کردند و کف دانشگاه به سمت شان آجر پرت کردند یا حتی در گروه های تلگرامی شان سخت ترین قوانین را می گذارند که خدای ناکرده کسی نتواند مقابل شان شاخ شود و اگر شد، با روانه کردن انواع و اقسام فحش های مورد دار و حتی گاهی بازی با آبرو و حیثیتش به حسابش می رسند!



حکایت محبت

محبت هم مثل گفتن بعضی حرف ها جا و مکان خاص خودش را می طلبد. مثلاً خیلی خوب است که رقیق القلب باشیم، دست کمک کننده و حامی داشته باشیم ولی نه همیشه و همه جا و برای همه. افراط در محبت کردن های عملی و کمک کردن به این و آن اسمش طرحواره ایثار است. یعنی شما حتی اگر در انجام کارهای خوب هم مرز تعادل را نگه ندارید، تبدیل می شود به یک بیماری! مثل داستان آدم هایی که آن قدر سعی می کنند گوش باشند برای حرف های دیگران و از غم و غصه های خودشان برای کسی نگویند که یک روز این ظرف درک کردن آدم ها و حل ناراحتی های وجودشان سرریز می کند و می شکنند، منفجر می شوند و حتی ممکن است خشم هیچ وقت درک نشدن و نشنیده شدن، همان آدم های مهربان دل داری دهنده را تبدیل کند به انسان های عیوسی که حال شان از همه موجودات و مخلوقات خدا به هم می خورد.



حالا می گذاریم از دوست داشتن های بی حد و مرز بعضی آدم ها که وزنه عاطفی سنگینی را در دامن طرف مقابل که هرکسی می تواند باشد، می گذارد و همین باعث بالارفتن توقعات، ناکامی و در آخر تیره و تار شدن خیلی روابط خانوادگی و... می شود!

جای انسان در زندان نیست

جای دانشجو در کلاس درس است، نه زندان! جای میوه فروش در مغازه اش است نه اوین! و جملات دیگری از این دست که روزهای گذشته خواندیم و شنیدیم در حالی که پوزخندی به عقل و منطق می زدند با پشت پا لگدی به قانون هم حواله کردند. نمی دانم چطور بعضی ها فکرمی کنند داشتن یک عدد کارت دانشجویی می تواند برای کسی مصونیت قضایی و قانونی بیاورد که حتی اگر فردی با خودش سلاح حمل کرد و در گام بعدی از سلاحش برای ضربه زدن به یک دانشجوی دیگر یا مامور و سرباز استفاده کرد، هیچ نهاد قانونی نباید به قضیه ورود کند و اگر کرد سرکوبگر است!

هیچ مجرم، قاتل و خرابکاری در دنیا نیست که روی پیشانی اش جرم هایی را که مرتکب شده، بنویسد تا شما بدانی که طرف چه کاره است! جاسوس ها، قاتلان و سارق ها می توانند دانشجو، میوه فروش، وکیل دادگستری، مادر و پدر و... باشند ولی مجرم هم باشند و قرار نیست به خاطر عناوین اجتماعی کسی از جرمش صرف نظر کنیم.



تروریسم رسانه ای

ماجرای جایی جدی می شود که وقتی فیلم اعتراف و دفاع دستگیرشدگان جوان ماجراهای اخیر کشور را می بینی، اکثریت خودشان را قربانی جور رسانه ای و فضای مجازی می دانند. نمی شنوی کسی بگوید من به یک ایدئولوژی عمیق باور دارم و به خاطر چیزی که به آن ایمان داشتیم، دست به قتل آن مامور زده ام یا کار دیگری انجام داده ام. همه پشیمانند یا حداقل حس می کنند واقعیت با چیزی که در تلفن همراه شان بوده، هزار برابر تفاوت دارد. انگار که پشت پرده های ذهن شان هیچ دستاویز محکمی که بشود به آن پناه برد، وجود ندارد. رسانه این کار را با آدم می کند.

کسی که در کل زندگی اش یک کتاب ورق نزده، با چند بار بالا و پایین صفحات مجازی احساس دانای کل بودن می کند. آن یکی با هشتگ زدن و چند بار لایک خوب گرفتن فکر می کند می تواند یک رهبر سیاسی بشود یا...

افراط در مصرف رسانه خطرناک است. جزئیات و ریز و درشت خبرها و محتوایی که روزانه دریافت می کنیم، مهمند. پهلوان پنبه هایی که رسانه تحویل جامعه می دهد، گاهی باعث از دست رفتن انسان های بی گناه زیادی می شود. وای بر ما اگر غفلت کنیم!



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۲۸ ■ ۲۴ آذر ۱۴۰۱

نوجوان
کلاف